



کُنْج یا گَنْج؟

فتح‌الله مجتبائی (عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

در بیت

اگر تندبادی برآید ز گنج به خاک افکند نارسیده ترنج

از مقدمه داستان رستم و سهراب شاهنامه واژه گنج را از دیرباز کُنْج (به ضم کاف)، به معنی «گوشه» خوانده‌اند و نخستین بار، در فرهنگ لغت فوس اسدی طوسی، این معنی را برای آن آورده‌اند: «کُنْج پیغوله بود، گوشه نیز گویند، چنان‌که فردوسی گفت، اگر تندبادی برآید ز کُنْج...» (اسدی طوسی، ذیل کُنْج)، و اخیراً شادروان ماهیار نوابی (← منابع، ذیل نوابی) واژه را به فتح کاف و صورتی از کنگ در کنگ‌دژ و بهشت کنگ دانسته است که جایی در سرزمین سغد بوده و بارها در شاهنامه از آن یاد شده است.

اندکی پس از انتشار مقاله ماهیار نوابی، دبیر سیاقی (← منابع، ذیل دبیر سیاقی ۱ و ۲)، در مقاله‌ای که در نقد نظر ماهیار نوابی منتشر کرد، کُنْج را در بیت مذکور به فتح کاف و به معنی «شاخه درخت» گرفت و به این بیت رودکی استناد جست:

کُنْجی که برف پیش همی داشت گُل گرفت هر جویکی که خشک همی بود شد رطیب

و چندی پیش، محمود امیدسالار، در مقاله‌ای محققانه زیر عنوان «کُنْج یا کُنْج در مقدمه رستم و سهراب»، به بررسی نظرهای پیشین پرداخت و در پایان، با احتیاط تمام، نظر دبیر سیاقی را تأیید کرد و در یادداشت ضمیمه مقاله او، جلال خالقی مطلق به قرائت سنتی کلمه بازگشت و

با توجه به آنچه در لغت فرس اسدی دربارهٔ این بیت آمده است، همان کُنْج به معنی «گوشه» را در این مورد درست دانست؛ ولی در عین حال، «احتمالات دیگر را به کلی» رد نکرد. اما دربارهٔ کُنْج به معنی «گوشه و پیغوله» در بیت مورد نظر، توجه به این نکته لازم است که به هیچ روی نمی توان یقین داشت که شواهدی که در لغت فرس برای واژه‌ها آمده است به انتخاب خود اسدی بوده است. چنان‌که پیش از این در جای دیگر (← منابع، ذیل مجتبائی) نیز گفته‌ام، بنا بر تصریح مقدمهٔ نسخهٔ لغت فرس دانشگاه پنجاب، که بی شک از روی نسخه‌ای بسیار کهن استنساخ شده است (چاپ تهران، ص ۱۷)، شواهد این کتاب را نه خود اسدی بلکه نخست یکی از شاگردان او و سپس شاید کسان دیگری بر آن افزوده‌اند:

خدای تعالی ... من بندهٔ ضعیف را توفیق داد که لغت دری را که حکیم امام استاد من ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطوسی، رحمه‌الله، به اجزاء پراکنده بود و به هیچ کس تمام نداد من آن را به روزگار جمع آوردم و نهادی و ترتیبی دگرگون فراگرفتم. و این لغت‌ها را که از الفاظ دری است ... بیتی شعر به استشهاد فرو نهادم از گفتار شاعرانی که از الفاظ ایشان درست و پسندیده است ... چنان‌که ایزد تعالی توفیق داد تا این بیت‌های استشهاد را ظاهر گردانیدم ... چون از افلاک و کواکب و ماه برداختم به حروف المعجم بایش بنهادم، هم بر طریق استاد من ... تاجوینده را به وقت حاجت آسان باشد جستن، و هر چه را استشهاد نبود، در هر بابی، مفرد نبشتم و جای شعرش را کردم تا هر که را به دیوان شاعران مطالعه افتد، آن بیت را که آن لغت درش بود، به جایش برنویسد. باشد که این کتاب بر این صفت تمام شود. (← مجتبائی، ص ۱۰-۱۱)

بنا بر این مقدمه، هیچ معلوم نیست که اصل واژهٔ مدخل در دستنوشتهٔ اسدی چه بوده است: کُنْج به ضمّ اوّل، یا گَنْج به گاف فارسی و فتح اوّل.

با قیاس با کلمات دیگری که در این فرهنگ آمده است، معلوم می شود که کُنْج به معنی «گوشه و پیغوله» کلمه‌ای نبوده است که برای دری دانان آذربایجان و ازان احتیاج به تعریف داشته باشد. این کلمه به این معنی را ماهیار نوّابی و دبیرسیاچی هم در این بیت نابجا دانسته‌اند. کُنْج، در بیت مورد نظر، بدون یاء نکره دلالت بر کنج یا گوشه‌ای معین (به اصطلاح «معرفه») دارد که بر خواننده یا شنونده معلوم و معروف باشد. ولی در این بیت چنین نیست و معلوم نیست که مقصود کدام کنج یا گوشه است و هیچ‌گونه عهدِ ذهنی یا عهدِ ذکری برای آن در میان نیست. در شاهنامه، همه جا کُنْج به این معنی به صورت کنجی (با یاء وحدت یا نکره)، به هر کنج، و یا یکی کنج آمده است. علاوه بر اینها،

وزیدن تندباد از گوشه و گنج تصویری غریب است. معمولاً برای حفظ خود از آسیب باد به کنجی یا گوشه‌ای پناه می‌گیرند.

و اما اینکه شادروان ماهیار نوابی آن را تلفظی از «کنگ» (به فتح اول) پنداشته است، چنان‌که دبیرسیاقی و امیدسالار یادآور شده‌اند، بی‌وجه و نادرست است. کلمه کنگ، در شاهنامه و آثار فارسی دیگر، همیشه به همین صورت است، و هیچ‌گاه، نه در شاهنامه و نه در هیچ اثر فارسی قرن‌های اولیّه اسلامی به صورت تعریب‌شده کنج (یا گنج‌دز و بهشت کنج) دیده نشده است. صورت کنج برای این واژه تنها در کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی تازی، چون آثار اصطخری و ابن حوقل و مسعودی و یاقوت، و یا در کتاب‌های تاریخی و جغرافیائی فارسی مبتنی بر نوشته‌های تازی که نام‌های محل‌ها را به صورت تعریب‌شده آنها از آن منابع نقل کرده‌اند دیده می‌شود (نوابی، ص ۳۶۲-۳۶۴). این امر طبعاً از آن روی بوده است که، در الفبای تازی، حرف گاف (گ) فارسی وجود ندارد و ناچار، در نقل کلمات و نام‌های فارسی (و زبان‌های دیگر)، حرف گاف را به جیم تبدیل می‌کرده‌اند. ولی فردوسی چنین اجبار و التزامی نداشته و به هیچ دلیل واژه شناخته‌شده‌ای چون کنگ را به صورت عربی‌شده آن به کار نمی‌برده است. حتی ثعالبی نیز در تاریخ غرر السیر خود (چاپ زوتنبرگ، ص ۲۲۹)، که به تازی است، کنگ‌دز و بهشت کنگ را به همین صورت نقل کرده است: «نهض [کیخسره] و توجه تلقاء بهشت کنگ فی العسکر حتی وصل الیها... و لجا [افراسیاب] الی قلعه المسمّاة کنگ‌دز».

ماهیار نوابی، در بیت

شاخ خمیده چو کمان برکشید سرما از گنج کمین برگشاد

از مسعود سعد سلمان نیز، کلمه کنج در مصراع دوم را صورت تعریب‌شده کنگ دانسته است. اصولاً این تصوّر که هر گافی در فارسی دری می‌تواند در هر شرایطی به جیم تبدیل شود نادرست و بی‌وجه است، و معمولاً، در شکار و در جنگ، کمین در گوشه می‌گیرند، نه در میان شکارگاه و میدان جنگ. شاعر کمان برکشیدن مصراع اول را با کمین برگشادن مصراع دوم برابر هم نهاده و میان آن دو موازنه برقرار کرده است. و نیز تصوّر اینکه کنج (به فتح کاف) تلفظی از کنگ است که در فرهنگ‌ها به معنی «شاخ درخت» آمده است وجهی ندارد و فرض و قیاسی بی‌اساس است. همان‌طور که

گفته شد، هر جیمی در فارسی گاف نمی شود، چنان که سنگ و پلنگ و رنگ و آونگ و ده‌ها کلمه دیگر از این دست سنج و پلنج و رنج و آونج ... نشده است، مگر آنکه تعریب شده باشد، که آن حرف دیگری است. و نمی توان تصور کرد که، در بیت

کنجی که برف پیش همی داشت گل گرفت هر جوئیکی که خشک همی بود شد رطیب

از رودکی، کنگ به معنی «شاخ درخت» تعریب شده و به صورت کنج درآمده باشد. کلمه کنج به معنی شاخه در هیچ فرهنگی نیامده و در هیچ متن فارسی تاکنون دیده نشده است. در بیت رودکی هم باید آن را به معنی «گوشه» گرفت. غالباً دیده‌ایم که، در بیشه‌ها و گوشه و کنار دشت‌ها، پس از ذوب شدن برف زمستانی، زمین از گُل‌هایی از نوع بنفشه و پامچال و شقایق و امثال آنها پوشیده می شود.

به گمان من، این واژه در آغاز داستان رستم و سهراب همان گنج (به فتح گاف) به معنی خزانه و گنجینه است. در شعر فارسی به «خزائن باد» اشاره هست. سعدی گوید:

فرشته‌ای که وکیل است بر خزائن باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

در بیت شاهنامه هم باید مقصود تندبادی باشد که از «خزائن باد» برآمده است. در قرآن کریم آمده است: وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ (حجر ۱۵: ۲۱-۲۲). در عهد عتیق، کتاب ارمیای نبی (باب ۱۵: ۱۶) نیز می خوانیم: «و خداوند برای باران آذرخش می سازد و از خزانه خود باد می آورد».

در شاهنامه، داستان کیقباد، در این بیت از «گنج ابر» سخن رفته است:

تو گفتمی که ابری برآمد ز گنج ز شنگرف پیرنگ زد بر ترنج

در شرفنامه نظامی گنجوی نیز، در این بیت، خورشید از گنج سر بر می آورد:

دگر روز کاین روی شسته ترنج چو روحانیان سر برآرد ز گنج...

شارح سکندرنامه (لاهور ۱۹۰۳، ج ۱، ص ۳۱۱)، مولوی فقیر گهلوی، در شرح این بیت، مراد از روحانیان فرشتگان را دانسته است که هر سحرگاه از آسمان به زمین می آیند. روشن است که، در این بیت، گنج نه به معنی «گوشه» است و نه تعریب کنگ.

در نوشته‌های پهلوی، آسمان را «گنج همیشک سود»، «گنج یزدان»، و «گنج همیشک و خش» گفته‌اند (ZAEHNER 1955, p. 214, note) و، در بندهشن، از «انبار ابر» یا «بنکده ابر» در آسمان یاد شده است که از آنجا باد آب را به سراسر جهان می رساند. (Ibid, p. 241)

در بندهشن (۱۸: ۵-۶) (*Zand-ākāsth*, chap. 1.6, p. 22) و دینکرت (چاپ مادن، ۱۱۵: ۱۲)، آسمان به دژی استوار تشبیه شده است که همه جنگ افزارهای بایسته برای پیکار با اهریمن در آن نگهداری می شود و این افزارها همه آفرینش های اهورائی است، چون باد و باران و آذرخش و دیگر آفریده ها، که از مینو به گیتی آورده می شود (Baily 1943, pp. 140-141). مولوی نیز در بیت زیر از باد به «رقص هوا» تعبیر می کند و اصل و مبدأ آن را فلک، یعنی آسمان، می داند:

جنبشِ خلقان ز عشقِ جنبشِ عشق از ازل رقصِ هوا از فلک رقصِ درخت از هواست
این نکته را نباید از خاطر دور داشت که در شاهنامه بیشتر صحنه ها قلمرو سرنوشت و بودنی های محتوم است. هرچه در این جهان روی می دهد منشأ و مبدأ آن در آسمان است و از عالم تقدیرات نازل می شود. در اینجا نیز مرگ سهراب نوجوان، که از آن به افتادن ترنج نارسیده بر خاک تعبیر شده است، تقدیر آسمانی است، چنان که او خود در وقت مرگ به رستم می گوید:

تو زین بی گناهی که این کوژپشت مرا برکشید و به زودی بکشت

منابع

- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد، لغت فرس، به تصحیح فتح الله مجتبائی و علی اشرف صادقی، خوارزمی، تهران ۱۳۶۵.
- امیدسالار، محمود، «کنج یا گنج در مقدمه رستم و سهراب»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث دیگر ادبی، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۲۶-۲۴۲.
- دبیرسیاقی (۱)، محمد، «کنج»، مجله یغما، سال ۳۰، ش ۱۲ (اسفند ۱۳۵۶)، ص ۷۴۱-۷۴۵.
- (۲)، «باز هم درباره کنج»، مجله یغما، سال ۳۱، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۵۷)، ص ۱۲۲-۱۲۴.
- نوابی، ماهیار، «واژه ای از شاهنامه»، مجموعه مقالات، به کوشش محمود طایوسی، مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز، شیراز ۱۳۵۵، ص ۳۵۲-۳۶۷.
- مجتبائی، فتح الله، «اسدی پدر و اسدی پسر: علی بن احمد و احمد بن منصور»، نامه فرهنگستان، دوره یازدهم، ش ۴ (شماره مسلسل: ۴۴)، زمستان ۱۳۸۹، ص ۸-۲۵.

Baily, Harold (1943), *Zoroastrian Problems in the Ninth-Century Books*, Oxford.

ZAEHNER, R. C. (1955), *Zurvan: A Zoroastrian Dilema*, Oxford.

Zand-ākāsth, translated and transliterated by Bahramgor Anklesaria, Bombay 1956.

